

## امرای محلی غور

جماعتی بر آند کہ حسین را شاه غزنہ اعز الدین خواند و او را بہ غور گسیل داشت . بسنا بر قول فصیحی و رشید الدین و امثال ایشان کہ او رتی مفصلاً آنرا نقل می کند حسین مدتی چند در خواری و ذلت در بند سنجر بود و قہراً در زمرہ ملازمان و خدمتگاران سنجری با خدمات شاقہ حیات بسر بی برد .

صاحب روضۃ الصفا در جلد چہارم کتاب مذکور می نویسد کہ چون سلطنت خراسان بہ محمود تکیہ کرد و محمد سوری کہ حاکم غور بود بدست سلطان محمود افتاد و پسرش را نیز بدست آورد محمد سوری ولد خود حسن را گفت کہ عمر من بہ نہایت انجامیدہ و آرزوی من اینست کہ تو خود را بہ غور افگنی تا خاندان ما بکلی مستأصل نشوند . و بالاخانہ کہ ایشان در آنجا محبوس بودند غرفہ بجانب صحرا داشت و از غرفہ تازمین تہ گز مسافہ ، محمد سوری بند پسر بشکست و او را بہ غور گسیل داشت ، چون سلطان محمود از فرار حسن آگاهی یافت محمد سوری را بکشت و حسن بن محمد سوری بہ ایالت غور قیام نمود و او را پسری شد حسین نام کرد و خداهفت پسر بہ حسین ایزانی داشت و چون ملک غزنین بہ بہرامشاہ رسید و میان او و سلطان سنجر وحشتی واقع شد بہرامشاہ با پسران حسین مصالحت کرد و بزرگترین ایشان را طلب داشت و نزد خود نگاہ کرد تا قوا اعد محبت است حکام یا بد ملک قطب الدین محمد کہ اسن اولاد حسین بود بہ غزنین رفت بہرامشاہ بہ نظر عز و احترام بد و می نگریست اما عاقبت بہ سببی از اسباب بہ قتل او فرمان داد . . . . . قول دیگر اینکه :

چون سلطان محمود محمد سوری را از میان برداشت نبیرہ سوری سام از بیم جان بہ دہلی رفت و چنانچہ از قول فرستہ نقل نمودیم . بہ تجارت مشغول گشت و از آنجا بہ غور قماش ہندوستان می آمد ، و سام پسری داشت موسوم بہ حسین و او از راه دریای متوجہ غور شد و چون کشتی غرق گردید او با شیری بہ تختہ متوسل شد و بہ ساحل رسید و بہ شہری رفت و بہ دکانی پناہ برد پاسبانان هنگام شب بہ گمان آنکہ دزدی بیش نیست او را بہ زندان سپردند و حسین ہفت سال کامل در بند بود ، قضا را حاکم شہر بیمار شد و زندانیان را رہائی بخشید حسین نیز در آنجملہ از زندان برون آمد و

رو به غزنین نهاد در ضمن راه بادسته از قطاع الطريق پیوست و چون جوان خوب صورت و بلند بالا بود اورا سلاح دادند و در زمره خویش پذیرفتند، روزی چند بعد گماشتگان ابراهیم غزنوی دزدان مذکور را محاصره و محبوس کرده به غزنین آوردند و جلادی به قتل ایشان مأمور گردید و حسین اتفاقاً از تیغ جلاد نجات یافت و چون خود را معرفی کرده و در رحم پادشاه قرار گرفت تا آنکه توسط ابراهیم به حکومت غزنوی و اولاد او جنگ های شدیدی بوقوع پیوست. باوجود اقوال مختلف فوق الذکر در مورد این امیر غوری اختلافات جزئی دیگری نیز در آثار نویسندگان به مشاهده می رسد که نقل آن چون مطالب فوق ثمری ندارد و ما را نمی تواند به حقیقتی رهنمون گردد.

اولاد ملك اعز الدين که منهاج السراج از ایشان نقل می کند و فرشته ایشافورا هفت اختر می خواند عبارتند از:

- ۱- ملك شجاع الدين على امير حرماص (خراسان) و غونیه که بقول فرشته در جوانی در گذشت.
  - ۲- ملك شهاب الدين محمد حرناك ملك مادین و غور.
  - ۳- سلطان علاء الدين حسين سلطان غور و غزنین و بامیان.
  - ۴- سلطان بهاء الدين سام پادشاه غور.
  - ۵- سلطان سيف الدين سوری پادشاه غور و غزنین.
  - ۶- ملك الجبان قطب الدين محمد امير غور و فیروز کوه که فرشته و بعضی از مؤرخین دیگر اورا داماد بهرام شاه می خوانند.
  - ۷- ملك فخر الدين مسعود امير بامیان و طخارستان.
- از جمله پسران سبعة ملك اعز الدين حسين ابو السلاطين مهتر همه ملك فخر الدين مسعود حکمدار بامیان و طخارستان بود که در سال (۵۵۰) یعنی يك سال قبل از مرگ سنجر به امارت آن دیار رسید و شعبه شمسبانی بامیان را تأسیس کرد اما بعد از فوت اعز الدين او این کسی که ازین دو دمان به سلطنت رسید و لقب سلطان یافت همان سلطان سيف الدين سوری بود که در ماه جمادی الاول سال ۵۴۳ بر غزنی مستولی شد ازینجا است که ابتدای سلطنت و هنگام جهانگشائی سلاطین غوری آغاز می یابد و دوره امرای محلی غور خاتمه می پذیرد که در فصول آینده از آن بصورت جدا گانه بحث خواهیم کرد.



به ایالات همجوار آن بست وزمین داور وزمین قصدار وبامیان وتخارستان (۱)  
وغور را بدست آورد. (۲)

اما باید گفت که در مورد حملات سبکتگین بر غور که به استناد منہاج سراج  
مسئله ایست واقعی چنانچه شاید مؤرخین حتی بصورت ضمنی هم به تفصیل ذکر  
نه نموده اند تا مطالبی ازان بدست می افتاد تا کمتر ناظم در کتابش بنام حیات و اوقات  
سلطان محمود غزنوی درین مورد می نویسد که سبکتگین برای تسخیر این منطقه  
(یعنی غور) هر وقت بذل مساعی می نمود تا اخیر توانست نفوذ خویش را بر غورستان  
شرقی پهن نماید ...

بعد از امیر سبکتگین چون امارت به پسرش محمد رسید او نیز به تعقیب  
پدر در مورد فتح غور آرام نگرفت و چندین بار به غور حمله ور گردید. که راجع  
به حملات او نیز معلومات مفصلی در دست نیست.

حمله اول سلطان محمود بر غور همانا حمله بود که قبلاً در ضمن شرح حال  
محمد سوری ازان ذکر کردیم و این حمله وی بین مؤرخین مشهور است. حمله  
دوم محمود بر غور در سال ۴۰۰ هـ صورت گرفت که بیهقی ازان ذکر می کند و اکثر  
مؤرخین دیگر در آثار خود چیزی نمی نویسند که در سطور ذیل ازان ذکر خواهد رفت.

بیهقی ضمن شرح احوال مسعود بن محمود غزنوی حملات محمود را بطور  
ضمنی چنین شمار می کند: «... و امیر محمد رضی الله عنه بدو سه دفعه هم ازان راه زمین داور  
بر اطراف غور زد و به مضایق آن در نیامد و نتوان گفت که وی عاجز آمد...»

به هر تقدیر چنانچه گفته آمدیم بیهقی راجع به حمله دوم شخص محمود غزنوی  
بر غور می نگارد: و در سنه خمس و اربعه مائه (۴۰۵) امیر محمود از بست تاختن آورد.

(۱) راجع به فتوحات سبکتگین و فتح ایالات متذکره در متن به حصه «سلطنت غزنویان»

تالیف بناغلی خلیلی مراجعه شود.

(۲) در حصه فتوحات سبکتگین از سال اول سلطنت وی تا حمله بر جیپال در کتاب سلطنت

غزنویان در باره حمله وی بر غور مرکز تذکره کرده است.

برجائب خوابین که ناحیتست از غور پیوسته بست، و زمین داور را آنجا کافران قوی تر و پلید تر بودند. و مضایق بسیار و حصارهای قوی داشتند و امیر مسعود را باخویشتن برده بود و وی پیش پدر کارهای بزرگ کرد و اثرهای مردانگی فسر او ان نمود و از پشت اسپ مبارز برسد. (۱) و چون گروهی از ایشان به حصارها التجا کردند مقدم می را از ایشان که بر بر جی از قلعه بود و بسیار شوخی میکرد و مسلمانان را بدردمی داشت يك چوبه تیر بر حلق وی زد و وی بدان کشته شد و از آن برج بیافتاد و بازانش را دل شکست و حصار را بدادند ...»

بعد از چند سال محمود کبیر شهزاده مسعود را که در آن هنگام والی هرات بود فرمان داد تا بر غور حمله کند. بیهقی این لشکر کشی مسعود را بد تفصیل نقل می کند که ذیلاً به نقل حصه از آن می پردازیم:

«در سال سنه احدی عشر و ار بمائه (۴۱۱ هـ) امیر (مسعود) به هرات رفت و قصد غور کرد و بدین سال روز دوشنبه دهم جمادی الاول از هرات برفت با سوار و پیاده بسیار و پنج پیل سبک تر و منزل نخستین باشان (۲) بود و دیگر به خیسار (۳) و دیگر

(۱) بناغلی نفیسی در حاشیه تاریخ بیهقی می نویسد: «عنصری در قصیده بسیار معروفی که به مدح محمود دارد و مطلع آن اینست»

ایاشنیده هنرهای خسروان به خبیر بازار خسرو مشرق عیان بین تو هنر

این کار را عیناً به محمود نسبت داده گوید.

چنان شجاعت کرد او به کودکی در غور - ز پشت اسپ مبارز بود پیش پدر شاید این بیت عنصری از قصیده دیگر او بوده است در مدح مسعود که آنرا بی جهت درین قصیده در ستایش محمود آورده اند.

(۲) این نام چنانچه از حواشی تاریخ بیهقی برمی آید به صور ذیل نیز ضبط شده است بادشان، بادشاهان و غیره و باشان باشین معجمه از قراء هراتست و از آن قریه است ابو عبیده احمد بن محمد مروی صاحب کتاب غریبین در ائت و ابو سعید ابراهیم بن طهمان از اصحاب عمر بن دینار ...

(۳) راجع به خیسار به صه اماکن مشهوره غور به صفحات گذشته مراجعه شود. در حاشیه بیهقی راجع به خیسار نوشته شده در جمیع نسخ قلمی و نسخه چاپ کلکته این کلمه را به تراکوب مختلفه و اسالیب غیر موثلفه نوشته اند و صحیح خیسار بفتح خاء معجزه و سکون یا مثناة نعتانیه و سین مومله و راه اخت الزاء است.

بزیان (۱) و آنجا دوروز بود تالشگری به تمامی در رسید پس از آنجا به پادشاه رفت و دوروز بود و از آنجا به پشت رفت و از آنجا به باغ وزیر و آن رباط اول حد غور است، چون غوریان خبر او یافتند به قلعه های استوار که داشتند اندر شدند و به جنگ بسیجیدند و امیر پیش ازان که این حرکت کرده بود بوالحسن خلف را که مقدمی بود از وجیه ترین مقدمان غور استمالت کرده بود و به طاعت آورده و بناوی بنهاده بود که لشکر منصور بارایت ما بدین رباط که رسد باید که وی آنجا حاضر آید بالشکی ساخته و این روز بوالحسن در رسید با لشکرهای انبوه و آراسته چنانچه گفتند سه هزار سوار و پیاده بود و پیش آمد و خدمت کرد و بسیار نثار و هدیه آورده بود از سپر و زره و آنچه بابت غور باشد و امیر او را بسیار بنواخت و بر اثر وی شیروان بیامد و این مقدمی دیگر بود از سر حد غور و گوزگانان که این خداوند زاده او را استمالت کرده بود، با بسیار سوار و پیاده و هدایا و نثارهای بی اندازه بیامد و امیر محمد به حکم آنکه ولایت این مرد بگوزگانان پیوسته است بسیار حیلت کرده بود تا این مقدم نزدیک وی رود و از جمله وی باشد، البته اجابت نکرده بود که جهانیان جانب مسعود می خواستند، چون این دو مقدم بیامدند و به مردم مستظهر گشت، امیر روز آدینه از اینجا برداشت و بر مقدمه رفت، جریده و ساخته، باغلامی بنجاه و شصت و پیاده دوویست کاری تر، از هر دستی و به حصاری رسید که آنرا بر ترمی گفتند قلعه سخت استوار، مردمان جنگی، با سلاح تمام، امیر گرد بر گرد قلعه بگشت و جنگ جا پها پد ید نه و در پیش چشمش و همت بلند و شجاعتش آن قلعه و مردان پس چیزی نپایست تالشگر در رسد با این مقدار مردم جنگ در پیوست و بن عزیز خویش پیش کار رفت باغلامان و پیادگان و تکبیر کردند و ملاعین حصار غور بر جوشیدند و بیک بارگی خروش کردند سخت هول که زمین بخواست درید و اندیشیدند که مردم همانست که در پای

(۱) بزیان بضم با و سکون زاء معجمه و با. مشناه تحتانیه قال الیاقوت من قرأه هرات بنسب

الیه ابو بکر عبدالله بن محمد البرزبانی کرامی الملقب به

قلعه اند امیر غلامان را گفت دست ها به تیر بکشائید، غلامان تیر انداختن گرفتند و چنان غلبه کردند که کس را از غوریان زهره نبودی که سر از برج بر کردندی و پیادگان بدان قوت به برج برفتند گرفتند به کمند ها و کشتن کردند سخت عظیم و آن ملاعین هزیمت شدند و غلامان و پیادگان باره ها و برج ها را پاک کردند از غوریان و بسیار بکشتند و بسیار اسیر بگرفتند و بسیار غنیمت یافتند از هر چیزی و پس از آنکه حصار سته آمد لشکر دیگران در رسید و همگان آفرین کردند که چنان حصاری بدان مقدار مردم سته شده بود و امیر از آنجا حرکت سوی ناحیت رزان (۱) کرد و مردم رزان چون خبر این حصار بدیشان رسیده بود بیشتری بگریخته بودند و اندک مایه مردم در آن کوشک عامانده امیر ایشان را امان داد تا جمله گریختگان باز آمدند و خراج پذیرفتند و بسیار هدیه از زر و نقره و سلاح بدادند و ازین ناحیت تاجروس (۱) که در میش بت (۳) آنجا نشستی ده فرسنگ بود، قصدی و تاختنی نکرد.

(۱) رزان به نام رباط از آن در حدود غور موجود است. یا ور قسی شماره ۴۰ سلطنت غزنویان.

(۲) جروس بهضم جیم و سکون را مسموله و فتح را و شهری بوده در حدود غور. حاشیه شماره ۲۵ ص ۱۲۵ تاریخ بیهقی

(۳) این نام در نسخ متعدد قلمی بیهقی که مورد استعانت ناشرین بوده به صورت مختلف ضبط شده است از قبیل رئیس بت، ورمیش بت، رمیش بت، درمیش بت و غیره. راورد می در باره این اسم می نگارد که راجع به معنی حقیقی کلمه «بت» و یا «دنب» درین اسم نمی تواند فیصله بوجود آورد و شاید کلمات متذکره حصه از ترکیب «بت برست» باشد و امکان دارد که در نسخ قلمی تاریخ بیهقی تا جایبکه در دست است شاید یک جزء آن اسم از قلم افتاده باشد. مشارالیه علاوه می کند که این کلمه اصلاً کلمه پشتو نبود و همچنان نام طایفه و یا قبیله از افغان باب به این نام دیده نشده است. به قول مستر ربو صاحب کتاب مشهور کتب قلمی فارسی در موزیم برطانیه صورت ضبط آخری اسم مذکور یعنی ورمیش بت درست است چه کلمه ورمیش ضمن اسامی اجداد ملک پنجی سوری در بسا موارد به نظر می خورد مستر ربو این نظریه خو را چنانچه از جملاتش بر می آید بالای این اقوال منهاج سراج در بقات ناصری است حکام می بخشد چنانچه مورخ مذکور در مورد ذکر اجداد امیر پنجی شنسی می نگارد: «امیر پنجی بن چهاران بن درمیش بن درمیشان ...» علاوه بر مورخ مذکور باز هم ضمن شرح حال سلطان سیف الدین محمد بن سلطان علاء الدین الحسین باز هم از سپه سالار ورمیش نام می برد. و بدین ترتیب دیده می شود که این اسم بین خاندان غوری و همچنان بین قاصد شیش غوری مشهور بوده است. بناغلی منور سکندر در تعلیقات ترجمه حدود العالم درمیشان Darmmshan یا ورمیشان V. r. m. shan و قلمرو خاندان درمش و یا ورمش می خوانند.

چه این درمیش بت رسولی فرستاده بود و طاعت و بندگی نموده و گفته که چون  
 امیر به هرات باز شود و به خدمت پیش آید و خراج پذیرد، امیر بتناخت و سوی ناحیت  
 و لشکر کشید و آن ناحیتی و جائیست سخت حصین از جمله غور و مردم آن جنگی  
 ترو به نیرو تر و دارالملک غوریان بوده بروز گار گذشته و هر والی که آن ناحیت  
 اورا بودی همه ولایت اورا طاعت داشتندی تا امیر حرکت کرد بر آن جا نب  
 و دانشمندی را به رسولی آنجا فرستاد و مردم غوری از آن ابوالحسن خلف و شیروان  
 تا ترجمانی کنند و پیغام های قوی داد و بیم و امید چنانچه رسمست و رسولان بر رفتند  
 و امیر بر اثر ایشان، چون رسولان بدان مغرو ران رسیدند و پیغام ها بگزار دند  
 و بسیار اشتلم کردند و گفتند: امیر در بزرگ غلطست که پنداشته است که ناحیت  
 و مردم این بر آن جمله است که دید و بر آن بگذشت، ببايد آمد که اینجا شمشیر  
 و حربه و سنگست، رسولان باز رسیدند و پیغام ها بدادند و امیر به تنگ رسیده بود  
 و آن شب در پایه کوه فرود آمد و لشکر را سلاح داد و بامداد بر نشست کوس ها  
 فر و کوفتند و بوق هابند میدند و قصد آن کردند که بر کوه روند مردم غوری  
 چون مورد ملخ بسر آن کوه پیدا آمدند، سوار و پیاده با سلاح تمام و گذرها و  
 راه هافر و گرفتند و بانگ و غر بو بر آوردند و بفلاخن سنگ می انداختند و هنر آن  
 بود که آن کوه پست بود و خاک آمیز و از هر جانبی بر شدن راه داشت، امیر راه  
 ها قسمت کرد بر لشکر و خود برابر بر رفت که جنگ سخت آنجا بود و ابوالحسن  
 خلف را بر راست خویش فرستاد و شیروان را بر چپ و آن ملا عین گرم در آمدند  
 و نیک نیرو کردند خاصه در مقابل امیر و بیشتر راه آن کوه آن مغرو ران غلبه  
 کردند به نیرو و دانستند که کار تنگ در آمد جمله روی به علامت امیر نهادند  
 و جنگ سخت شد و سوار از مبارزان ایشان در برابر امیر افتادند امیر در یازید و  
 یکی را عمودی بیست منی بر سینه زد که ستانش بخوابانید و دیگر روی بر خاستن  
 ندید و غلامان نیرو کردند و آن دو تن دیگر را از اسب بگر دانیدند و آن بود که  
 غوریان در رمیدند و هزیمت شدند و آویزان آویزان تا دیه که در پای کوه بود  
 و از آن روی بسیار کشته و گور فتاز شدند.

## مثالی از دیپلوماسی برطانیه

حاکمی از توافق نظر کامل آنها در سیاست میباید. شاید، دوستی شخص ایشان این مسئله را تا اندازه ای ابیاض کند. اینکه لایار ولینن هر دو از اهمیت اقدام خویش آگاه بوده اند، از مراسلات شخصی آنها راجع باین موضوع بر می آید. (۱۶) مسلماً لیتن به این وفاداریت بزرگی را قابل بود و تصمیم گرفته بود با آن جلورود حتی با آنز جارو عدم رضایت لندن. وی امکانات تطبیق نفوذ مذهبی سلطان را بالای امیر غور و تحقیق میکرد. در ابتدا راجع به موفقیت وفد خوشبین بود، حتی با اینکه یک مکتوب اخطار از طرف کیوناری (Cavagnari) او را به شک و شبهه انداخت، هنوز سعی و کوشش رامفید و با ارزش می پنداشت زیرا اگر امیر از نصیحت و مشوره ایلچی سلطان ابا می آورد، افکار عامه در افغانستان بطرف فداری برطانیه تغییر میکرد و این امر بالای امیر تاثیر می انداخت. در ۱۹ جون ۱۸۷۷ کیوناری به لیتن چنین نوشت: «وی (سلطان) در تیوری یقیناً بحیث رئیس اسلام شناخته می شود، اما در عمل، مذهب محض در صورتی طرفدار و پشتیبان پیدا میکند که به منافع پارتی هائی که معاونت آنها مدنظر است مطابقت کند، و امید خوبی برای موفقیت این جنبش موجود است. اما وقتیکه مردم لبیک گفتن بصدای پیشوای مذهبی را بر خلاف منافع خویش می یابند، از آن صرف نظر میکنند» (۱۷) امیر بخارا اگر چه از لحاظ نفوذ مذهبی بعد از سلطان ترکیه درجه دوم بود، ولی سقوط وی از طرف روسها در میان مسلمانان آن خطه تبصره بالنسبه قلبی تولید کرد. معهدار کابل و تمام افغانستان مخصوصاً در سمت قندهارا کثر مردم اتحاد را با انگلیس ترجیح میدادند. لیتن در وجود همین اشخاص چانس موفقیت خود را دیده بود. اما نتوانست مسلمانان افغانستان را بصورت عمومی متیقن سازد که علمای وفد فی الحقیقه از طرف سلطان فرستاده شده اند و انگلیس در آن دستی ندارد. اگر مردم از صحت و قدمت یقین می بودند وظیفه لیتن انجام می یافت. زیرا نامبرده منتظر یک شورش عمومی بر علیه امیر

(۱۶) Add. Mss. 39164 صفحه های ۱۰ - ۲۰

(۱۷) Add. Mss. 39164. گروه ناری به وایسرای ۱۹ جون ۱۸۷۷

بود. لیتن بغیر از راه‌های غیر موثوق واجیع به شورش‌های متوقعه در افغانستان کدام ثبوت دیگری، برای عقیده خویش نداشت، ولی از مشکلات داخلی در خوف بود. پیش از وقوع چنین شورش در افغانستان خواست، مفاد برطانیه را نامین کند و به وزیر امور هند چنین نوشت: «اگر امیر در ظرف شش ماه آینده بقتل نرسد، آنگاه مجبور خواهد شد قشون بزرگی را که جمع آوری کرده است برای جهاد استعمال کند. بهتر است که این قشون بر علیه روسیه استعمال شود تا بر علیه ما. جز بر طرف ساختن امیر یا تقاضای جدی و شدید توسط سلطان از وی دیگر چیزی نمی‌تواند از اکمال مفاهمه میان امیر و مقامات روسیه جلوگیری کند...» (۱۸) در عقیده و نظریه لیتن کدام چیز غیر محتمل وجود ندارد، اما حقایق آفر روز و معلومات امروز از آن پشتیبانی نمی‌کنند. آیا این ادعا یک دلیل ظاهری نیست؟ معیناً لیتن از اشغال قبل از وقت مرور از طرف روسها خوف داشت در حالیکه در برطانیه بسیار سیاستمداران و وجود داشتند که تصرف مرور از طرف روسها بحیث یک امر یقینی منطقی قبول می‌کردند و به آن راضی بودند اما لیتن باین مسئله راضی نبود. لهذا لیتن نه تنها خواستار نتایج بود بلکه می‌خواست نتایج بسرعت بدست آید. عقیده وی چنین بود که پیش از آنکه روسها مرورا متصرف شوند باید قندهار و هرات حتما در زیر کنترل برطانیه باشد. و اگر وفدتر کی موفق می‌گردد امیر را به تاسیس شدن ایجنسی‌های برطانیه در این نقاط راضی سازد، درین صورت حکومت هند بدون اینکه در آزادی افغانستان دخالت کند با آن قناعت می‌کند، اما اگر چنین موافقه در ظرف دو ماه آینده با امیر حاصل شده نتواند، شاید به بر طرف ساختن وی مجبور شویم. ما نمی‌توانیم بیشتر انتظار کشیم.» (۱۹) تصمیم لیتن در بر طرف ساختن امیر در صورتی که وفدتر کی موفق نگردد، یک تغییر بزرگ و مستقیم را بمفاد برطانیه بعمل آورد، توسط کنوینسیون وی به کیوناری که اغلباً به وی آزادانه

(۱۸) نیلگرام دهم جون ۱۸۷۷ (Add.Mss.39164)

(۱۹) Add.Mss.39164، لیتن به لا یارد؛ مورخه ۲۰ جون ۱۸۷۷ آدرس آن ذکر نشده است

می نوشت بیشتر قانید می گردد: به عقیده من یگانه چاره ما بر طرف ساختن امیر و ایچ در و ابط مستقیم با خوانین افغان و دیگران و جدا ساختن قسمت غربی افغانستان از کابل بحیث یک خان نشین نیم مستقل بشمول هرات، قندهار، مرو و میمنه در تحت حمایت برطانیه میباشد. (۲۰)

ایلچی ترکیه سعی نمود تا امیر را استمالت کند، زیرا جزاین کار دیگری نمی توانست کرد و منواتراً و راتر غیب می نمود با برطانیه موافقه کند. سفیر بهیچ صورت قادر به مداوای آلام و فشارهای وی نبود، حتی همدردی خود را نیز (اگر میداشت) نتوانست بوی نشان دهد. وظیفه وی شنیدن نبود بلکه گفتن بود و این وظیفه را با صداقت و صبر تمام انجام داد. در صورت چنین شکایات، طبعاً نمیتوانست با امیر بصورت مؤثر مذاکره کند. بدین قرار وفد ترکیه بایک شکست شوم مواجه گردید که اگر چه غیر مترقبه نبود اما فی الواقع جنگ دوم افغان و انگلیس را ابدی ساخت، زیرا لیتن فیصله کرد که اگر وفد در ماموریت خویش ناکام گردد، امیر را و افغانستان را تجزیه خواهد کرد. لیتن ضرورت نداشت برای جرقه ای جهت مشتعل ساختن جنگ دوم با افغانستان لازم داشت، انتظار و مزید کشد.

این مداخله در مسایل افغانستان همه در اثر خوف حمله روسیه بر هند اتفاق افتاد گرچه لیتن و لندن جدا معتقد نبودند که چنین واقعه آسان و ممکن یا مدهش و خوف ناک است اندیشه تدابیر احتیاطی و اغراض موضوع مطالعه و تحقیق جدا گانه میباشد (۲۱) کافیسست گذشته شود اهتزازات ضربان و طیش قدرت در افغانستان، در سنت پترسبرگ و در لندن هر دو احساس شده بود. هنگامیکه وفد ترکیه را افغانستان، بود مسترد در گیرز (Der Giers) بتاريخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۷۷ به لفتس (Loftus) شکایت نمود که سفیری از طرف سلطان ترکیه بدر بار امیر افغانستان از خاک دهند گذشته است (۲۲) چون حکومت

(۲۰) Add. Mss. 39164، مورخه ۲۷ جون ۱۷۸۸ (لیتن به کیوناری)

(۲۱) نویسنده این مقاله آنها را منصلاً در یک شریه بیشتر تحلیل کرده است

(۲۲) کاغذهای پارلمان، آسیای مرکزی، نمبر ۱۷۸۷، صفحه ۱۲۱

روسیه با ترکیه روابط دوستانه نداشت، لذا نمی توانست این واقعه را بدون اندیشه و تشویش بنگرد. سفیر روسیه اظهار نمود که هدف مأموریت ایلچی تبلیغ جهاد در بین مسلمانان آسیای مرکزی و تحریک امیر بخارا بذریعۀ امیر افغانستان بود تا بر علیه روسیه شورش را برپا کند. سفیر مذکور گفت که امیر بخارا متحد وفادار روسیه میباشد، اما شاید در نتیجه تحریکات مذهبی مشکلاتی عرض وجود کند. لذا مهم بود به امیر افغانستان مشوره داده شود تا از هر عملی که موجب تولید چنین مشکلات گردد خود داری کند.

در بی (Derby) بجواب شکایات مقامات روسیه مؤدبانه اطمینان داد که حکومت علیا حضرت ملکه هیچ دلیلی ندارد معتقد باشد که هدف این وفد (ترکی) تبلیغ جهاد در آسیای مرکزی بوده است. (۲۳) روسها قابل تسکین نبودند. اگر انگلیسها درباره پلانهای خویش در ایجاد مشکلات برای روسیه در آسیای مرکزی خاموش بودند روسها نیز به مشکل صادق و راست بودند، و قتیکه بتاريخ ۳ جولائی ۱۸۷۸ انکار کردند که هیچ نماینده روس بکابل اعزام نمی شود زاین دروغ محض بود.

پ. سنگھال

پوهنتون کوینزلیند

بریسبن \*

(۲۳) در همانجا، صفحه ۱۲۲، مورخه ۱۸ اکتوبر ۱۸۷۷.